جمال شورجه (فیلمساز) یدالله صمدی (فیلمساز) محمد کاسبی (بازیگر) رسول ملا قلی پور (فیلمساز) شهریار بحرانی (فیلمساز) پرویز شیخ طادی (فیلمساز) داود میرباقری (فیلمساز) جهانگیر الماسی (بازیگر) پروانه معصومی (بازیگر) مهدی فقیه (بازیگر) ابراهیم حاتمی کیا (فیلمساز) سلحشور (فیلمساز) علی نصیریان (بازیگر) مجید مجیدی (فیلمساز) شهید آوینی (فیلمساز) جواد اردکانی (فیلمساز)

نشان‌های جعلی در دست ستارگان جعلی!

■ پژمان کریمی

یکی از ارزش‌های خبری امپریالیسم خبری، «ستاره‌سازی» است. بر پایه این ارزش، رسانه‌های امپریالیستی، از یک فرد- با هر میزان توان و ظرفیتی- ستاره‌ای موفق و محبوب می‌سازند.

گمان این است یک ستاره، چون نماد موفقیت به شمار می‌آید، در قله محبوبیت ایستاده است، پس حرف و رفتار و اثرش، الگو به نظر می‌آید و تاثیرگذار می‌شود. مردم او را می‌پذیرند و به عنوان یک نخبه و مرجع، تحسین می‌کنند و چشم به او دارند!

در حیطه فرهنگ و به طور مشخص‌تر؛ هنر (و البته صنعت) جذاب سینما، ستاره‌سازی مبتنی بر امپریالیسم خبری، رویدادی روشن و معمول است. از همان سالهای نخستین پیدایی سینما، حلقه‌ای در سینمای آمریکا شکل گرفت که ماهیت آن «سیاسی» بود. به گفته‌ای؛ فیلم نژادپرستانه «تولد یک ملت» به کارگردانی «دیوید گریفیث» خبر از ظهور سینما و سینماگر سیاسی داد. خیلی زود، با تحسین فراوان از فیلم و سازنده صهیونیست آن، مصداق ستاره‌سازی رسانه‌ای با ماهیت سینمایی، رخ نمود!

ستاره‌های سینمایی- یا بهتر بگوییم ستاره‌های جعلی- مانند بازیگران بی‌اراده یا عروسک‌های نخی به میدان هنر و فرهنگ رانده شدند و بازی داده شدند، تا سناریوهای سیاسی، از رهگذار تهاجم و استیلاجویی فرهنگی، پیاده شوند و به بار بنشینند.

کمپانی‌های صهیونیستی بزرگ فیلم‌سازی یکی پس از یکی در آمریکا پا گرفت. غفلت و بضاعت سینمایی اروپا موجب شد، سینمای آمریکا در پس جنگ جهانی دوم، به تسخیر تالارهای سینمایی غرب و سپس تمامی جهان، موفق شود.

کمپانی‌های «پارامونت»، «یونیورسال»، «برادران وارنر»، «فاکس قرن بیستم» و... تنها بخش‌هایی از امپراطوری رسانه‌ای صهیونیستی بودند که ستاره‌سازی یک استراتژی جدی و کلان آنها به حساب می‌آمد و می‌آید! وقتی سر و کله رونالد ریگان- بازیگر هالیوودی- در دنیای سیاست پیدا شد، جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا، فکرش را نمی‌کرد که روزی جانشین او در کاخ سفید، یک بازیگر درجه دوم سینما شود!

در هالیوود یک قانون نانوشته وجود دارد:

- «زنهای بازیگر، پس از سی سالگی کنار گذاشته می‌شوند!»

اما این قاعده تنها در نسبت با محول کردن نقش‌های اصلی صادق است! چرا آنجلینا جولی- بازیگری که در آستانه ۴۰ سالگی است- هنوز نامی دارد؟ هنوز سینما و رسانه‌های آمریکا، نام جولی را با صدای بلند به زبان می‌آورند؟ پاسخ زیاد سخت نیست!

جولی که گفته می‌شود در گذشته همکار «C.I.A» بوده است؛ حالا در نقش یک سیاست‌پیشه و فعال به اصطلاح صلح جهانی، برای آن دستگاه سیاسی ایفای نقش می‌کند، که برای آن تربیت شد و در مسیر آن، هدف «برجسته‌سازی» قرار گرفت. رسانه‌ها او را بزرگ‌تر از آن چیزی که در دنیای بازیگری نشان می‌داد، معرفی کردند و به باورها، تحمیل نمودند!

نام «ناتالی پورتمن» را نیز می‌توان به میان آورد. پورتمن در دامان یک خانواده جهود، در بیت‌المقدس به دنیا آمد. پورتمن، هنوز به مثابه ستاره‌ای قلمداد می‌شود که مبلغ فرهنگ صهیونیستی است.

«مدونا» که رسانه‌های آمریکایی از او به عنوان ستاره موسیقی و بازیگری نام می‌بردند، از شیفتگان و مبلغان فرقه شیطانی کابالا به شمار می‌آید.

یا ستاره‌ای جعلی به نام جانی دپ! او که یک شیطان‌پرست علنی است هر اندازه به شهرت‌اش افزوده شد، پیام سیاسی اما به ظاهر شخصی خود را- در قالب شیطان‌پرستی- به مخاطبان و دوستداران‌اش عرضه کرد.

در حیطه سینما، رسانه‌ها در ستاره‌سازی تنها نیستند. آیین‌ها و جشنواره‌ها به کمک آمده‌اند.

آیین‌ها و جشنواره‌ها، عناصر مستعد بازی خوردن را شناسایی و معرفی می‌کنند. سپس این رسانه‌ها هستند که به طرح و تحسین مشغول می‌شوند تا در نهایت، ستاره‌ای جعلی را از بطن «تحمیل و استحمار فکری» مخاطب بیرون کشند و آماده «بازی خوردن و بازی دادن» نمایند.

یکی از آیین‌ها و جشنواره‌ها، «اسکار» است!«کن» است! ... «برلین» است!

جشنواره برلین در آخرین دوره خود، فیلم ضعیف و احمقانه «تاکسی» را تحسین کرد و به سازنده آن، خرس طلایی جایزه داد!

تحسین کرد و جایزه داد تا مخاطب داخل ایران و بلکه جهان، دریافت کننده خرس طلایی را یک ستاره، یک نخبه، یک حجت پندارد و فرض نماید تا عمل مجرمانه فیلم‌ساز- در سیاه‌نمایی علیه جمهوری اسلامی ایران- حکمی مستدل قلمداد شود. تا ساخت غیرقانونی یک فیلم، حق جلوه کند. تا مجازات قضایی «مجرم»، سرکوب اندیشه او در سایه نظامی قرون وسطایی! تلقی شود.

به واقع در جشنواره امسال برلین، فیلمی جذاب نسبت به فیلم تخت و جعلی «تاکسی»، وجود نداشت و به نمایش درنیامد؟

آیا هر فیلم‌سازی، با ارتکاب هر نوع جرمی، باز فیلم‌ساز برجسته و قابل احترامی به شمار می‌آید؟ آیا هر فیلم‌سازی که بدون مجوز فیلم بسازد، شایسته تکریم است؟

آیا ستاره معرفی کردن فیلم‌سازی درجه چندم که کارهایش از مخاطب بی‌بهره است، اثبات سیاست‌پیشگی برلین‌نشینان و بی‌ارزش بودن خرس هر چند طلایی فاشیستهای سینمایی معنا نمی‌گردد؟!

امپریالیسم خبری، کارکرد خود را از دست داده است! به گفته‌ای؛ تحمیق رسانه‌ای مختص به دورانی بود که گوبلز و گوبلز، با «دروغ بزرگ» طرح‌های نازیستی را توجیه می‌کرد!

مخاطب، دیگر یک دریافتگر منفعل در برابر پروژه فریب و فرآیند «ستاره‌سازی» تلقی نمی‌شود!

مخاطب جهانی آگاه‌تر شده است و چون آگاه‌تر است، راه تحمیق دشوار و ناهموار است!

هشتاد و هفتمین دوره مراسم اسکار یکشنبه ۲۲ فوریه ۲۰۱۵ (بامداد دوشنبه چهارم اسفند) در دالبی تئاتر لس آنجلس برگزار شد و بار دیگر برترین آثار سینمایی سال -به زعم اعضای آکادمی سینمای آمریکا- انتخاب و معرفی شدند. گرچه «اسکار» ربط مستقیمی به ما و فرهنگ و سینمای ما ندارد، اما به عنوان کارزار اعلام سیاست های فرهنگی و ایدئولوژیک آمریکا حائز اهمیت است. ضمن اینکه اسکار را می توان چکیده ای از فعالیت و رویکردهای هالیوود در یک سال دانست و از این نظر تحلیل و بررسی این مراسم خالی از بهره نیست. به همین دلیل درباره آنچه در این مراسم اتفاق افتاد و تحلیل آثار برگزیده با سعید مستغاثی (رئیس انجمن منتقدان و مستندساز) گفت وگو کردیم.

تصویرروز

گفت وگو با سعید مستغاثی، منتقد ومستندساز درباره اسکار ۲۰۱۵

اسکار روی میز سبک زندگی آمریکایی

***به نظر می رسد که مراسم اسکار ۲۰۱۵ از چند نظر با دوره های اخیر متفاوت بود. یکی اینکه برخلاف سال های گذشته، فیلم برتر مراسم گلدن گلوب جایزه بهترین فیلم را نگرفت. چرا این تفاوت رخ داد؟**

به قول یکی از منتقدان آمریکایی اگر هر فیلمی به جز «مرد پرنده ای» جایزه بهترین فیلم را می گرفت، جای شگفتی داشت! اگر شما گلدن گلوب را کنار بگذارید که همین فیلم هم جزو نامزدهای آن بود، یک روز قبل از اسکار، «مرد پرنده ای» در جشنواره ایندیپندنت اسپریت جایزه بهترین فیلم را گرفته بود. یکی از عوامل تعیین کننده در انتخاب برترین های اسکار هر سال، جوایز اتحادیه هاست. چون کمتر پیش می آید که اتحادیه هایی مثل تهیه کنندگان و کارگردان‌ها و ... فیلمی را انتخاب کنند و در اسکار برگزیده نشود. بنابراین با اهدای جوایز این اتحادیه ها به «مرد پرنده‌ای» قابل پیش بینی بود که جایزه بهترین فیلم اسکار هم به همین فیلم داده شود.

*** یکی دیگر از تفاوت ها، کاهش معیارهای سیاسی در انتخاب آثار بود. برخلاف چند دوره گذشته که جایزه بهترین فیلم به خاطر ملاحظات سیاسی به أثری ضعیف تر از رقبایش داده می شد، در این دوره این چنین نشد.**

مسئله سینمای هالیوود و اسکار سیاسی نیست، بلکه ایدئولوژیک است. ایدئولوژی هالیوود و بالتبع آن اسکار ، خیلی چیزها را در بر می گیرد. مهم ترین شاخصه های این ایدئولوژی که در سینمای آمریکا مطرح می شود، عبارت از سکولاریسم، اومانیسم، لیبرالیسم، تصورات آخرالزمانی و ... است. هر سال هم بخشی از این شاخصه ها بنابر سیاست‌های روز و چالش های جهانی تبدیل به تم اصلی فیلم های برگزیده می شود. مثلا در سال ۲۰۱۳ که بحث جنبش وال استریت مطرح بود، اغلب فیلم های نامزد شده در اسکار به تطهیر سرمایه سالاری و تحقیر جنبش ۹۹درصدی می پرداختند. سال گذشته هم قهرمان ایدئولوژیک آمریکایی خیلی به چشم می خورد. این برجسته سازی از طریق بخشنامه اتفاق نمی افتد، بلکه فضاسازی رسانه های آمریکایی که توسط سرمایه دارهای بزرگ (صاحبان کمپانی های اسلحه سازی و فیلمسازی و پول سازی یعنی بانک ها و تراست های اقتصادی) اداره می شوند در تعیین این اتفاق موثر است. امسال تم غالب در فیلم های برگزیده اسکار، سبک زندگی یا همان Life Stile بود. نوعی سبک زندگی که کاملا ایدئولوژیک بوده و براساس معیارهای ایدئولوژی آمریکایی شکل می گیرد. مثلا فیلم «پسربچگی» با کمترین بهره‌مندی از عناصر دراماتیک اما جنبه های مختلف سبک زندگی آمریکایی را نمایش می داد. به طوری که حتی خانواده به تصویر کشیده شده نیز مطابق با ایدئولوژی آمریکایی خانواده بدون پدر بود. همه آنچه که به قول جوزف نای، قدرت نرم آمریکا را تشکیل می دهند در این فیلم به مطلوب ترین صورت نشان داده می شد ؛ از بی بند و باری و مشروبات الکلی و روابط غیر اخلاقی گرفته تا گلف و بیس‌بال تا موسیقی جاز و کانتری و ...

تهیه کننده فیلم «مرد پرنده ای» در کنار شیمون پرز و نتانیاهو

*** این موضوع در فیلم برتر، یعنی «مرد پرنده ای» چگونه ترسیم شده است؟**

«مرد پرنده ای» یک مرحله بالاتر از «پسربچگی» است. یعنی برخورد دو سبک زندگی متفاوت در آمریکا را روایت می کند. جامعه یهودی گرای آمریکا (که حاکم اصلی رسانه‌ها هستند) همواره از نظر سبک زندگی دو گانه بوده؛ یک سبک زندگی ظاهرا واقع گرایانه و جدی و فرهیخته نما با ژست روشنفکری که بیشتر متعلق به مناطق شرقی آمریکا و به خصوص نیویورک است و در برادوی و تئاترهای معروف آن متجلی می شود، در مقابل یک سبک زندگی قهرمان گرایانه، رویاپرداز و با فرهنگ فرد مآبانه مبتنی بر بی خیالی که در مناطق غربی آمریکا به ویژه در هالیوود و لس آنجلس بروز می کند. در فیلم «مرد پرنده ای» ضمن نمایش این برخورد، در نهایت به سبک دوم که با بی خیالی و رویا پردازی همراه است برتری می دهد. یعنی می گوید در زندگی آمریکایی این نوع سبک زندگی برتر است. البته در آمریکا یک سبک زندگی دیگری هم هست که بیشتر در مناطق مرکزی این کشور جریان دارد که آن هم ایدئولوژیک است ولی عقاید اوانجلیکی و مانند آن ، گرایشات ایدئولوژیک یاد شده را سمت و سو می دهد.

*** اما برخی از نشریات ما ادعا کرده بودند که جایزه اسکار امسال به مستقل ها رسیده است!**

این نهایت بی اطلاعی است. احتمالا چون فیلمسازی همچون آلخاندور ایناریتو (کارگردان فیلم «مرد پرنده ای» که برنده اسکارهای اصلی بهترین فیلم و کارگردانی و فیلمنامه شد) قبلا به نام مستقل ساز شهره بوده، حالا هم باید فیلمساز مستقل شناخته شود! به نظرم هر فردی که کمترین آشنایی با سیستم استودیویی هالیوود داشته باشد، می داند یک فیلمساز وقتی وارد حلقه کمپانی های آمریکایی می شود، دیگر مستقل محسوب نمی شود و اصلا در چنین میدانی مانند اسکار، فیلم مستقل راه ندارد. (حتما بایستی یکی از کمپانی های اصلی آن را تولید یا توزیع کرده باشد) به ویژه اینکه «آرنون میلچان» تهیه کننده این فیلم، یک اسرائیلی است که با افتخار، خودش را مامور اطلاعاتی و دلال اسلحه برای رژیم صهیونیستی معرفی کرده است. در یک فیلم مستند اسراییلی که نوامبر ۲۰۱۳ انتشار یافت ، وی گفته بود که دلال اسلحه است و انواع و اقسام سلاح های کشتار جمعی را برای اسراییل تهیه نموده و آن را افتخاری برای خویش محسوب می کند چون آن را برای وطنش انجام داده است. البته شیمون پرز نیز در یک سخنرانی از آرنون میلچان به عنوان پسر خوب اسرائیل یاد کرده بود (که در همان مستند نشان داده می شود) جالب است که سال قبل هم فیلم همین تهیه کننده یعنی «۱۲ سال بردگی» برنده اسکار بهترین فیلم شد! امسال هم خیلی با افتخار همراه ایناریتو و سایر عوامل فیلم روی صحنه اسکار رفت و جایزه دریافت کرد و علاوه برآن مژده اعطای گرین کارت ایناریتو نیز داده شد!! بنابراین هیچ استقلالی در کار نیست و شاید از یک نظر هم نفوذ همین تهیه کننده سبب برتری فیلم های او در اسکار می شود. البته ناگفته نباید بماند که «مرد پرنده ای» فیلم خوش ساختی است.

*** این مسئله سبک زندگی درباره سایر فیلم ها چطورنمایش داده شده؟**

در همان فیلم «تک تیرانداز آمریکایی» هم در همان سکانس نخست که کریس کایل سلاحش را به سوی یک مادر و بچه نشانه رفته، با فلاش بکی به دوران نوجوانی کریس روبرو می شویم که روند زندگی او منجر به تربیت چنین شخصیتی نشان داده می شود. قهرمان این فیلم، درواقع کریس کایل نیست بلکه سبک زندگی پس زمینه فیلم است. یا مثلا در فیلم «ویپلش» موسیقی جاز را می‌بینیم که بخش مهمی از سبک زندگی آمریکایی به حساب می آید ، شخصیت آدم‌ها را شکل می دهد. همچنین در فیلم «بازی تقلید» هم سبک زندگی در دوران جنگ را با تمرکز بر همجنس گرایی نمایش می دهد. هر سال سعی می شود یکی دو تا فیلم درباره همجنس گراها در میان فیلم‌های برگزیده اسکار قرار بگیرد. ضمن اینکه از هشت فیلمی که نامزد بهترین فیلم اسکار شدند، چهار فیلم، به زندگی اسطوره‌های واقعی می پرداختند. فیلم های «بازی تقلید»، «نظریه همه چیز»، «سلما» و «تک تیرانداز آمریکایی» علاوه بر این ها،فیلم «ویپلش» هم گفته می شود براساس زندگی یکی از مربیان موسیقی ساخته شده. فیلم های دیگری چون «شکارچی روباه»، «شکست ناپذیر» و ... هم براساس شخصیت های واقعی به تصویر درآمده اند که همگی ابعاد مختلف سبک زندگی ایدئولوژیک آمریکایی را به نمایش می گذاردند. حتی کارتونی که اسکار گرفت یعنی "قهرمان بزرگ" ، همان قهرمان بازی کذایی آمریکایی را درون یک قصه تکراری قرار داده بود و البته با حضور یک کاراکتر جدید به نام بیمکس. آنچه مثلا در کارتون های "فیلم لگو" یا " باکس ترولز" کم رنگ بود.

*** یکی از محورهای محتوایی پررنگی که در فیلم‌های این دوره از اسکار دیده می شود، بی خدایی و تفکر الحادی است. مثلا در فیلم «نظریه همه چیز»...**

تفکر الحادی به هر حال بخشی از ایدئولوژی آمریکایی است. ببینید، ایدئولوژی آمریکایی(صلیبی- صهیونی) چند شاخص دارد؛ شرک، سرمایه سالاری، نژادپرستی، سلطه طلبی و منجی گرایی. سکولاریسم و اومانیسم هم بخشی از شرک است که همان خارج کردن دین از صحنه زندگی و قراردادن انسان به جای خداست. تقریبا در اغلب فیلم‌های هالیوودی به خصوص آثاری که برای بچه ها ساخته می شود هیچ خدایی در کار نیست و موجوداتی همچون دیو و پری و جادوگران و غول ها جای خدا قرار دارند. یکی دیگر از مقوله های ایدئولوژی صلیبی-صهیونی، هولوکاست است که امسال جایزه بهترین فیلم خارجی زبان به فیلمی با همین تم اختصاص یافت. «آیدا» محصول لهستان نسبت به سایر آثار کاندیدای اسکار در این بخش (مانند "لیواتان" از روسیه و "تیمبوکتو" از موریتانی) فیلم خیلی ضعیفی بود اما چون ظلم به خانواده های یهودی را نمایش می داد، در اسکار جایزه گرفت.

***به نظرتان در اسکار امسال چه فیلم هایی نادیده گرفته شدند؟**

فیلم های خوش ساختی که فاقد همان تم «سبک زندگی آمریکایی» بودند و یا آن را موجب برتری و آسایش و زندگی مطلوب نمی دانستند، هیچ جایگاهی در اسکار نداشتند. مثلا فیلم «شب گرد» ساخته دن گیلروی از بسیاری از آثاری که جایزه گرفتند برتر بود اما چون نگاهی انتقادی به مقوله رسانه ها در ایالات متحده (یکی از پایه های سبک زندگی آمریکایی) داشت، مطرح نشد یا فیلم «تقصیر در سرنوشت ما» به کارگردانی جاش بوم درباره رابطه دو بیمار سرطانی و یا فیلم قابل تامل «مرد خانه» ساخته تامی لی جونز که وسترن را به عنوان یکی از زیربناهای سبک زندگی آمریکایی به استهزاء می کشید، سر سوزنی هم در جوایز آمریکایی تحویل گرفته نشدند. همچنین می توان از فیلم های قوی دیگری مانند "برتری" ساخته والی هیستر ، "تیمارستان استون هیرست" به کارگردانی برد اندرسون ، "نقشه ستارگان" اثر دیوید کرانبرگ ، "ونوس در پوست خز" به کارگردانی رومن پولانسکی، "محله گادز پاکت" ساخته جان اسلیتری ، "گرفتار" از آتوم اگویان ، "فیوری" اثر دیوید آیر، "میهمان" ساخته آدام وینگارد، "تقدیر" دانیل بین"، "پسران جرسی" اثر کلینت ایستوود و ... نام برد که همگی نگاه انتقاد آمیزی نسبت به سبک زندگی آمریکایی داشتند. فیلم «شکارچی روباه» هم با اینکه فیلم واقع گرایانه خوبی بود و نامزد دریافت یک اسکار شد اما به همین دلائل در اسکار امسال هیچ جایزه ای نگرفت.

***جالب این است که این روزها در کشور ما حرف از «سبک زندگی» خیلی زیاد است، اما گویا فیلمسازهای هالیوودی در ترسیم سبک زندگی خودشان از فیلمسازهای ما خیلی جلوتر هستند!**

بله، برخلاف وضعیت اسکار و هالیوود در سینمای ما و جشنواره فیلم فجر کمتر نشانی از سبک زندگی ایرانی دیده می شود. برخلاف سینمای روز جهان ، سینمای ما در حالی که مدعی نمایش واقعیات اجتماعی است، نه تنها از ماجراهای واقع گرایانه مانند آثار بیوگرافیک یا وقایع تاریخی (که شرح داده شد در میان تولیدات امسال هالیوود تا چه اندازه مورد توجه واقع شدند) می گریزد بلکه در بسیاری از این فیلم ها، معلوم نیست که کاراکترها متعلق به چه فرهنگی هستند، از کجا آمده‌اند، کجا هستند و چه می کنند و درواقع هیچ جغرافیای داستانی ارائه نمی کنند! نه اینکه مثلا فرا ملیتی و ورای فرهنگ خاصی باشند بلکه اساسا از ارائه شخصیت های با هویت و شناسنامه دار عاجز هستند و یا آن را کسر شان خود می دانند! خیلی عجیب است. به نظرم فیلمسازهای ما باید یک مقداری عمیق تر فیلم های روز سینمای جهان را ببینند و به جای تقلیدهای نعل به نعل و سطحی، در آنها غور کنند تا دریابند چگونه باید فیلمی ساخت که هم هویت داشته باشد و هم شخصیت و هم تکلیف آن با خودش روشن باشد. آنچه که متاسفانه در اغلب تولیدات سینمای ما حکم کیمیا را دارد.

نگاهی به سریال های سیما در دهه فجر

دربار در دام درام

■ مهدی امیدی

پخش سه سریال جدید درباره انقلاب اسلامی به مناسبت دهه فجر، آن هم در دوران بی پولی رسانه ملی، دستاورد مهمی محسوب می شود.این سریال ها «حانیه»، «گذر از رنج ها» و «زیر لب بشمار» نام داشتند که حداقل می توان به جرئت گفت که دو سریال اول، از بهترین آثار پخش شده در ماه های اخیر شناخته می شوند. سریال سوم نیز قدم بلندی در تولید سریال انقلابی برای کودکان و نوجوانان است.

تجربه نشان می دهد که آشنایی هر چه بیشتر نسل جوان با حقایق انقلاب، تأثیر زیادی در خودآگاهی آن ها دارد. معمولا جوان هایی که عاشق انقلاب هستند کمتر دچار انحراف شخصیتی شده و زندگی پرامیدتر و سازنده تری دارند. یک پیمایش اجتماعی ساده می تواند این نظر را تأیید کند. به همین دلیل روشن هم هست که شبکه های ماهواره ای فارسی زبان، در پی تخریب وجهه انقلاب نزد جوانان هستند. چون به خوبی می دانند، نگاه منفی جوانان به انقلاب مساوی است با تضعیف بنیه اخلاقی و شخصیتی این نسل. بنابراین اهمیت کار فرهنگی در زمینه انقلاب به خصوص با هدف گیری مقاطع سنی پایین تر، تأثیر مستقیمی بر تربیت جامعه دارد. هر چقدر بتوان فیلم ها و سریال های افشاگرانه ای درباره ماهیت رژیم پهلوی ساخت، به هویت یابی و شخصیت سازی جوانان کمک بیشتری می شود.

رویکردی که در سریال «گذر از رنج ها» به خوبی در پیش گرفته شده است. این سریال به کارگردانی فریدون حسن پور به بخشی از واقعیات غیرقابل انکار دوران پهلوی می پردازد.

چرا انقلاب کردیم؟ این پرسش بسیاری از نوجوانان و جوانان است. سریال «گذر از رنج ها» به دور از هر شعارزدگی و اغراق و حادثه پردازی، بعضی از عوامل و زمینه های انقلاب را به تصویر کشیده است. سلطه خان ها بر روستاییان و برقراری روابط ارباب و رعیتی بین ثروتمندان و فقرا در دهات، یکی از زمینه های مهم انقلاب بوده که در این سریال به تصویر کشیده شده است. فقر و ناداری شدید مردم به ویژه در مناطق دور از شهر و همچنین وحشت رژیم پهلوی از بالا رفتن سطح سواد مردم، از واقعیت های غیرقابل کتمان موجود در کشور ایران، در دوران حکومت محمدرضاپهلوی بود که همه در این سریال به نمایش درآمده اند. در این سریال می بینیم که خان ها حتی برای منافع خود اقدام به خرید و فروش دختران روستایی می‌کردند. تلاش شخصیت موسوم به «مهندس»(با بازی پژمان بازغی) برای قتل فرزند خودش، صرفا برای حفظ سرمایه اش، خلاصه ای از شخصیت و هویت رژیم پهلوی است.

استفاده از طبیعت و جلوه های جغرافیایی و محیطی مناطق شمالی کشور و تأکید بر سبک زندگی و فرهنگ و آداب زیبای مردم در آن مناطق اقدام هوشمندانه ای در ایجاد جذابیت در سریال «گذر از رنج ها» است.

سریال «حانیه» به کارگردانی سیدجلال دهقانی اشکذری که از شبکه دو پخش می شد، با الهام از رخدادهای واقعی شهر یزد در سال ۵۷ به تصویر کشیده شده است. داستان این سریال از اوائل مهر سال ۵۷ شروع می شود و تا روز ۲۶ دی ، یعنی روز فرار شاه ادامه می یابد. آنچه به این مجموعه تلویزیونی تازگی بخشیده، خلاقیت در نوع پرداختن به وقایع انقلاب است. به طوری که این بار همه اتفاقات از زاویه نگاه یک افسر وظیفه شناس شهربانی که قسم خورده تا آخرین قطره خون به شاه وفادار باشد ترسیم شده است. اما این افسر شاهنشاهی وقتی با مظالم رژیم پهلوی و حقانیت مبارزات نهضت امام خمینی(ره) آشنا می شود، رفته رفته متحول می شود و در نهایت به جمع مردم می پیوندند.

آنچه به سریال «حانیه» وجهی از واقعیت بخشیده، توجه به یک روحانی مردمی و مبارز خستگی ناپذیر است. چون نقطه عطف اصلی جوشش رودهای خروشان مردم برای شکستن سدهای محکم شاه در سراسر کشور همین روحانیون از جان گذشته و دلباخته انقلاب بود. یکی از اتفاقات خوبی که موجب شده تا این سریال هویتی انقلابی پیدا کند، استفاده از نیروهایی است که به انقلاب اسلامی اعتقاد دارند و به آن عشق می ورزند. به عنوان مثال، نویسنده و کارگردان سریال ، یک فیلمساز جوان متعهد به آرمان های انقلاب است. همچنین بازیگران این سریال، اغلب هنرمندانی هستند که به نقش آفرینی در یک سریال درباره انقلاب افتخار می کنند. بازیگرانی چون جعفر دهقان، محمد کاسبی، الهام چرخنده و...

«حانیه» یک سریال خوش ساخت و دارای جذابیت های دراماتیک است که توان بالایی در همراه ساختن مخاطب دارد. رگه های عاشقانه و عاطفی سریال نیز، بسیار انسانی و اخلاقی است و نشان می دهد که پرداختن به این گونه مسائل اگر با نگاه ارزشمدارانه و متعهد صورت گیرد، از ابتذال دور می ماند. پیش‌از این اغلب فیلم ها و سریال های ساخته شده درباره انقلاب به شهر تهران می پرداختند، اما این بار شهر یزد که نقش مهمی هم در جریان انقلاب داشت در یک سریال به نمایش درآمده. زمان و مکان در این سریال قابل لمس و باور پذیر است. مردم، فرهنگ ، آداب و رسوم و روابط آن ها مشابه فضای اجتماعی شهر یزد در سال ۵۷ است.

از اتفاقات قابل توجه در ویژه برنامه های سیما در دهه فجر ۹۳ پخش یک سریال انقلابی برای مخاطب کودک و نوجوان بود. این سریال به کارگردانی بهمن شهروان درباره گروه پنج نفره‌ای از نوجوانان، متشکل از دوستانی هم‌محلی است که تصمیم می‌گیرند برای شرکت در مسابقه دهه فجر مدرسه‌شان، دست به ساخت فیلمی درباره انقلاب اسلامی بزنند.طی این روند غیرعادی مربی امور پرورشی دبستان با آنها همراه می‌شود. گروه حین ضبطِ یک روایت از زبان چند نفر بازمانده ماجرایی مربوط به پاییز ۵۷، درمی‌یابند هنوز بعد از سی و شش سال راز سر به مهری در واقعه نهفته است و تمام همت خود را به کار می‌گیرند تا گره از معما بگشایند.ویژگی مثبت سریال «زیر لب بشمار» دوری از شعارزدگی و عدم بیان حرف های تکراری درباره انقلاب بود. بازی امیرحسین صدیق در نقش یک روحانی آگاه و آشنا با روحیات نوجوان نیز در نوع خودش مثبت بود. در مجموع، تولید سریال کودک و نوجوان با مضمون انقلاب، کار دشوار و پیچیده ای است که سازندگان سریال «زیر لب بشمار» به خوبی از پس آن برآمدند.

نهیلیسم اجتماعی
تنها دستاورد بخش خصوصی در جشنواره فجر

■ مسعود قدیمی

نهیلیسم اجتماعی و یاس مفرط در آینده نگری ، مهم ترین پیام آثار سینمایی جشنواره فجر امسال بود. بورژوازی منفعل و شبه ابسورد آثاری چون "بهمن" ، "جامه دران" ، "شکاف" و همچنین بورژوازی بحران زده و رو به انحطاط "عصر یخبندان" و "رخ دیوانه" در کنار نهیلیسم مرگ آور آثاری چون "من دیگو مارادونا هستم" ، "چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت" ، "اعترافات ذهن خطرناک من" و یا "بوفالو" در کنار ابتذال "ایران برگر" جملگی نشان دهنده آشفتگی و هذیان شبه ابسورد فرهنگ خصوصی سازی شده هم اکنون ما است.

ویژگی بارز و حضور پررنگ این یاس و انفعال در جشنواره امسال در کانون دولتی است که شعار "امید" را پیشه نموده و این نمایان گر عمق تناقض مابین صورت فریبنده نئولیبرالیسم و جریان فرهنگی- خصوصی بیرون آمده از دل آن است. فرهنگ خصوصی سازی شده از سوی کانون های صاحب سرمایه همچون بانک پاسارگارد(که سرمایه گذاری برخی از فیلم های مذکور را بر عهده داشت) نه تنها هیچ نشانی از فرهنگ انقلاب اسلامی ندارد بلکه در مقابل این گفتمان ایستاده است. ترویج انفعال و وادادگی یعنی تسلیم در برابر سکولاریسم وابسوردیم و این دقیقا پدیده ای بود که انقلاب اسلامی در برابر آن طغیان نمود. پدیدار شدن بانک‌های خصوصی در راستای سیاست های نئولیبرالی در عرصه فرهنگ است. مهم ترین وظیفه نهاد های مالی خصوصی تامین سود و حفاظت از سرمایه انباشت شده سرمایه داری است و به همین دلیل مهم ترین دستاورد تولیدات مورد حمایت چنین نهاد هایی حمایت از منافع بورژوازی است نه منافع ملی.

انفعال در سینمای روشنفکری نشانه بی تاریخی بورژوازی است و این پدیده ای است که در تمام کشورهای صاحب سینمای آسیای شرقی و خاورمیانه در حال وقوع است. به عنوان مثال آثار فیلمساز ابسوردی چون «نوری بیگل جیلان» دقیقا در برخورد با نئولیبرالیسم حزب اعتدال و توسعه و سیاستمدارانی چون عبدالله گل و اردوغان قرار می گیرد و دچار انفعال شدیدی است. حضور ابسوردیسم و رخوت اجتماعی پدیده فرهنگی تمامی دولت‌هایی است که با شعار توسعه و امید اما با تکیه بر رواج اندیشه نئولیبرالی، بحران اجتماعی را پدید می آورند که نتیجه تناقض روز افزون شعار آنان است. این پدیده در اروپا از دهه ۶۰ میلادی به تعبیر متفکرانی چون فردریک جیمسون و یا ارنست مندل با عنوان فرهنگ پست مدرنیسم ظهور نمود. زیرا تنها با یک حربه رسانه ای عوام فریبانه می توان طبقات حداکثری در تنگنای معیشتی را مفتون بورژوازی منفعل و بی تاریخ قرار داد تا سهم سرمایه داری خصوصی را از آنان گرفت. اکنون دیگر آن زمان نیست که قهرمان فیلم "تنگسیر" و یا "سفر سنگ" قیام کند تا استثمار را ریشه کن سازد. نئولیبرالیسم یعنی استعمار پنهان و امپریالیسم بدون مستعمره. سیاست زدایی از چهره فرهنگ و به تبع آن خصوصی سازی فرهنگی در راستای این سیاست زدایی است و این چهره به غایت فریبنده نئولیبرالیسم فرهنگی‌است. زمانی که به آرایش سیاسی امروز ایران نگاه می‌کنیم با چهره مبهمی از شعارهای اعتدال ، شکوفایی ، تدبیر و... روبرو می شویم و هیچ رابطه‌ای مابین آنان با مشکلات اقتصادی نمی یابیم و این دقیقا صورت متناقض نئولیبرالیسم است. ظهور در عرصه فرهنگ، مهم ترین استراتژی نئولیبرالیسم است که به تعبیر آنتونیو گرامشی "فرهنگی شدن سیاست" است و این یعنی غیر قابل حل شدن آن. هنگامی که شعار عدالت با بی اعتبار نمودن عملکرد دولت پیشین مبدل به یک حربه از کار افتاده شد، عرصه برای ظهور شعار آزادی در عین سلطه طبقه صاحب سرمایه و صاحب قدرت از طریق خصوصی سازی و تحمیل ریاضت اقتصادی حداکثری به اقشار کم درآمد در عین سود آوری حداقلی، گسترده می‌گردد و آن هنگام است که طبقه فاقد سرمایه تنها یک گزینه را باید انتخاب کنند و آن سرمایه داری خصوصی شده نئولیبرالی با شعار اعتدال است.

و این‌گونه می شود که آثار سینمایی به نمایش درآمده در سی و سومین جشنواره فیلم فجر خبر از انفعال و یاس مفرط می‌دهند و در فیلمی چون "عصر بخبندان" چهره بی پرده بورژوازی نمایان می شود. به طور کلی جریان سینمایی برآمده از خصوصی سازی، در مسیر بن بست اجتماعی – فرهنگی ناشی از آن قرار می گیرد و روز به روز میزان یاس، تلخکامی و نهیلیسم نهفته در آن پر رنگ تر و رنج آور تر می شود و این صراحتا در تضاد با هنر متعهدانه و مبارزه جویی است که مورد نظر امام راحل بود قرار دارد؛ هنری که کوبنده سرمایه داری و اسلام تجمل و تساهل است. هنر انقلاب اسلامی فرسنگ ها با سینمای امروز جشنواره زده بخش خصوصی فاصله دارد؛ هنر انقلاب نمایانگر چهره بی عدالتی است و نه پوشاننده آن و یا انفعال در برابر آن.